

تحلیل فلسفی، اقسام و چگونگی استجاب دعا از منظر علامه طباطبایی

سعیده پورذکریا^۱ و محمود صیدی^۲

چکیده

دعا از جمله مفاهیم دینی است که رابطه انسان با خدا در آن گنجانده شده است. انسان به دلیل درک فقر ذاتی خود، نیاز به ارتباطی با خداوند دارد تا بتواند فطرت خداجوی خود را اشباع کند. این نوع از ارتباط در دعا تجلی می‌یابد. در میان فلاسفه مسلمان، نخستین فردی که به طور جدی و مدوّن به تبیین جایگاه فلسفی دعا پرداخته، ابن سیناست و پس از آن توسط میرداماد، ملاصدرا و ملاهادی سبزواری ادامه یافته است.

در این جستار، نحوه تأثیرگذاری دعا در نظام هستی، قانون علیّت و قضا و قدر در مسئله دعا، چالش‌های مطرح شده در ارتباط با دعا و نیز استجاب دعا از دیدگاه علامه طباطبایی^۳ مورد بررسی قرار گرفته است. در پژوهش حاضر تلاش شده است با شیوه تحلیلی - توصیفی و با رویکرد فلسفی، ابهامات مربوط به مسئله دعا بررسی شود. علامه معتقد است دعایی به اجابت می‌رسد که فقط خواسته زبان سر نباشد، بلکه پیش از آن، زبان قلب و فطرت که دروغ در آن راه ندارد، آن را بخواهد یا اینکه از غیر خدا طلب نکند. همچنین در مورد رابطه دعا و نظام علی و معلولی معتقد است خداوند قدرت مطلق بوده و می‌تواند بدون واسطه، اثر را ایجاد کند و هرچه بخواهد، می‌کند؛ حتی اگر راه‌های عادی و اسباب ظاهری اجازه چنین کاری ندهند.

واژگان کلیدی: دعا، علامه طباطبایی^۳، خدا، انسان، اسلام.

تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۷/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۷/۱

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شاهد (s.y15589@gmail.com).

۲. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شاهد (m.saydi@gmail.com).

مقدمه

از گذشته دعا به عنوان یک پدیده مبهم ولی تأثیرگذار در زندگی انسان و نیز به عنوان امری که در شریعت بدان تأکید شده، مورد توجه فلاسفه قرار گرفته است و آنان به دنبال تبیین آن برآمدند. نخستین فیلسوفی که به دعا از دید فلسفی می‌پردازد، ابن سیناست که می‌کوشد پاسخی برای (رابطه دعا با اراده الهی) بیان کند؛ پس از ایشان میرداماد، ملاصدرا، حکیم سبزواری، سهروردی و... تلاش‌هایی در این باره انجام داده‌اند. اهمیت دعا در نظر برخی فلاسفه به اندازه‌ای است که در برخی موارد به شرح بعضی ادعیه ائمه علیهم‌السلام پرداخته‌اند؛ از جمله حواشی **صحیفه سجادیه** از شیخ بهایی، فیض کاشانی و شرح ملاهادی سبزواری بر دعای جوشن کبیر. گاهی نیز خودشان ادعیه‌ای را با اصطلاحات فلسفی نگاشته‌اند؛ از جمله دعای فارابی و خطبة التمجید ابن سینا.

علامه طباطبایی رحمته‌الله در کتاب **المیزان** به مباحث تفسیری پرداخته و نظرهایی بسیار دقیق در باب بسیاری از مفاهیم دینی ارائه می‌دهد و به تحلیل فلسفی آنها می‌پردازد. از دیدگاه فلسفی دعا به عنوان حقیقتی عقلانی مورد بحث قرار می‌گیرد و علامه نیز در بررسی مسئله دعا، از مفاهیم قرآنی، احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام کمک می‌گیرد و در ادامه با بینش فلسفی خویش دعا را از دید فلسفی تبیین می‌کند.

در پژوهش حاضر به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی از این دست هستیم که دعا در نظام علی و معلولی چه جایگاهی دارد؟ آیا دعا و استجاب آن با قانون علی و معلولی سازگار است یا خیر؟ دعا در بحث قضا و قدر چه جایگاهی دارد؟

۱. پیشینه تحقیق

میبدی و کوچانی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و نقد دیدگاه ونسان برومر در باب تعارض دعا و نام عالم با تکیه بر آرای علامه طباطبایی رحمته‌الله» سعی دارد به این پرسش پاسخ دهد که آیا دعا با نظام علیت و قانون موجود در طبیعت تعارض دارد؟ علامه طباطبایی رحمته‌الله و برومر به گونه‌ای توضیح می‌دهند که کارکرد هر دو در نظام عالم بدون نفی دیگری و در قالب علم و مذهب اثبات می‌شود. برومر معتقد است واسطه بودن قوانین خلقت، خللی به دخالت خداوند وارد نمی‌کند؛ پس دلیلی بر میانجی‌گری غیرمستقیم اوست. علامه نیز معتقد است خداوند قادر علی‌الإطلاق است و قدرتش هیچ محدودیتی

ندارد، اما خصوصیات افعال و حوادث این را اقتضا می‌کند که نیامند شرایط و اسباب طبیعی باشد. علی‌ر و حسینی شاهرودی در پایان‌نامه‌ای با عنوان «قضا و قدر و تأثیر دعا بر قضا و قدر از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبائی(ع)» به بررسی مفهوم و حقیقت دعا در فلسفه، کلام و آیات و روایات می‌پردازند و سپس رابطه قضا و قدر با اختیار انسان و مسئله عدل الهی را تبیین می‌کنند و موضوع تغییر در قضای الهی را مورد بررسی قرار می‌دهند. ایشان بیان می‌دارند که ملاصدرا و علامه با علت‌العلل دانستن خداوند، اراده انسان را در دعا در طول اراده خداوند می‌دانند و دعا از منظر آنها یکی از مراتب سلسله اسباب است که در پیدایش پدیده‌های عالم مؤثرند؛ از این‌رو دعا نه تنها ناقض نظام قضا و قدر نیست، بلکه مؤید آن نیز هست.

ساجدی و ذارع در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر دعا در نظام آفرینش از منظر سه فیلسوف ابن‌سینا، ملاصدرا و علامه» بیان می‌دارند که دعا بخشی از قضا و قدر الهی در نظام اسباب و مسببات بوده و به منزله اسبابی است که موجب وصول شخص داعی به مقصود می‌گردد. همچنین بیان می‌دارند که پذیرش دعای بنده مستلزم انفعال در علم و ذات خداوند نیست؛ زیرا به نظر ابن‌سینا دعا معلول ذات خداوند است و عالی از دانی منفعل نمی‌شود و به اعتقاد ملاصدرا نفوس سماوی از زمینیان متأثر شده و دچار انفعال می‌گردند، نه ذات خداوند و به اعتقاد علامه، علم خداوند با ذات او یکی است، پس دعا مستلزم انفعال در ذات و علم او نیست.

اگرچه مقالاتی پیش از این در مورد بررسی دعا از دیدگاه علامه و دیگر فلاسفه به رشته تحریر درآمده است، ولی کار جامعی که به طور خاص به ارزیابی دیدگاه علامه در این باره پرداخته شده باشد، نیست؛ بنابراین با توجه به اینکه پژوهش حاضر می‌کوشد با مبانی فلسفی علامه به بررسی دقیق و جامع دیدگاه ایشان در مسئله دعا بپردازد، در نوع خود جدید و بدیع است.

۲. مفهوم‌شناسی دعا

برای واژه دعا در اصطلاح و لغت، تعاریف گوناگونی آمده است که در ادامه به بخشی از آنها اشاره خواهیم کرد.

۲-۱. معنای لغوی دعا

دعا از نظر لغوی از ماده (دعو) به معنای فراخواندن است. اصل آن (دعاو) بوده که بر اثر قواعد

اعلال (واو) به همزه مبذل گشته است (ابن منظور، ۲۰۰۰، ج ۵، ص ۲۶۷). همچنین از منظر علامه:

«دعا» و «دعوت» به معنای توجه دادن نظر مدعو است به سوی داعی که غالباً با لفظ یا اشاره صورت می گیرد و «استجاب» و «اجابت» به معنای پذیرفتن دعوت داعی و روی آوردن به سوی اوست؛ این است معنای دعا و اجابت و اما درخواست حاجت در دعا و برآوردن حاجت در استجاب، جزء معنا نیست، بلکه غایت و متمم معنای آن دو است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۴۳۴).

بنابراین علامه طباطبایی^۱ با اشاره به این نکته بیان می کند که درخواست حاجت در دعا، جزء معنای دعا نیست، بلکه متمم و غایت آن است.

۲-۲. تعریف اصطلاحی دعا

در اصطلاح از تعاریف گوناگونی برای دعا استفاده شده است. تعریف اصطلاحی دعا به تعریف لغوی آن نزدیک می باشد. راغب اصفهانی معتقد است در کلام عرب، «دعوت» زمانی است که از خداوند چیزی را طلب کنی و از او یاری بخواهی (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳، ص ۳۱۵). آیت الله مکارم شیرازی نیز می گوید:

دعا طلب فراهم آمدن علل و اسباب می باشد، علل و اسبابی که انسان قدرت فراهم آوردن آنها را ندارد و باید از کسی بخواهد که قدرتش بی نهایت است و هر امر ممکن را قادر است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۴، ص ۹۴).

تعاریف پیش گفته این معنا را می رسانند که دعا نوعی عبادت و بهترین آن است؛ بنابراین با کنار یکدیگر قرار دادن مجموع این روایات به این نتیجه خواهیم رسید که هر درخواستی در مسیر عبادت و عبودیت و با در نظر گرفتن شرایط آن صورت پذیرد، دعاست و هیچ محدودیتی که بتواند برخی نیایش ها را از مفهوم دعا متمایز کند، وجود ندارد، ولی مهم است که دعا شرایط دعا را داشته باشد و فقط از زبان صادر نشود، بلکه روح او در دعا باید با پروردگار عالم پیوند نزدیکی برقرار کند.

۳. اقسام دعا از منظر علامه طباطبایی^۲

علامه طباطبایی^۳ در تقسیم بندی دعا، به دو دسته دعا اشاره می کند:

- دعای فطری (غریزی) و دعای زبانی؛

- دعای تشریعی و تکوینی.

۳-۱. دعای فطری (غریزی) و دعای زبانی

در دعای غریزی، داعی حقیقتاً دعا می‌کند و خواسته‌اش از غریزه و فطرتش سرچشمه می‌گیرد. به زبان ساده‌تر، قلبش با زبانش موافق است، ولی دعای زبانی، دعای حقیقی نیست؛ داعی است که لقلقه زبان بوده و فقط صورت دعا را درمی‌آورد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۵).

۳-۲. دعای تشریعی و تکوینی

نوع دیگر تقسیم‌بندی دعا از منظر علامه طباطبائی *، تقسیم دعا به دو نوع تشریعی و تکوینی است.

۳-۲-۱. دعای تکوینی

دعای تکوینی که دعای غریزی، فطری یا دعای حال (نه قال) نیز نامیده می‌شود، در میان تمامی موجودات - اعم از جمادات، نباتات و انسان (هم مؤمن و هم کافر) - مشترک است؛ بنابراین در این نوع دعا چیزی که واقعاً دعاگوست، حقیقت وجودی موجودات است. درواقع همین موجودیت موجودات در عالم، تسبیح و داعی است که بدون اراده و اختیار از موجودات صادر می‌شود. اگرچه این دعای تکوینی به صورت صوت یا الفاظ شنیده نمی‌شود، اما قیام‌شان قول است و دعا و تسبیح قالی به‌شمار می‌آید (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۱۴۹ و ج ۱۰، ص ۵۲).

۳-۲-۲. دعای تشریعی

بعضی موجودات مثلاً انسان، جدا از اینکه همواره از طریق دعای تکوینی یا فطری مشغول خواندن خداوند است، اما برای بروز و ظهور منویات و خواسته‌هایش به راه دیگری غیر از تکوینی نیز نیاز دارد؛ بنابراین از لفظ قول برای ارتباط با خداوند استفاده می‌کند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۱۴۹).

۴. معنای حقیقی دعا

علامه طباطبائی * در توضیح دعای حقیقی بیان می‌دارد: داعی که در آن خدا خوانده نشود، دعای حقیقی نیست و از استجابت به‌دور است. در دعای حقیقی، مدعو دعوت را می‌شنود و اجابت می‌کند، ولی دعا یا دعوت باطل این‌گونه نیست و این از صفات خداوند بوده که شنونده و مجیب (جوابگوی دعا) است؛ بنابراین همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: «أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ: اجابت می‌کنم دعوت دعاکننده را وقتی مرا بخواند»، تنها شرط برای استجابت دعا را این‌گونه بیان

می‌کند که حقیقت دعا محقق شود و فقط او خوانده شود؛ بنابراین تفاوت است میان دعای حق و دعای باطل که دعای حق به اجابت نزدیک بوده و دعای باطل به اجابت نمی‌رسد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۳۴).

علامه برای روشن‌تر شدن معنای دعای حقیقی مثالی بیان می‌کند:

فردی که تشنه است، وقتی می‌خواهد آب بنوشد، به‌ناچار باید به آب نزدیک شود و کف دستش را باز کند تا بتواند آب را بردارد و بیاشامد؛ یعنی به لب برساند و رفع تشنگی کند. این راه حقیقی و صحیح برای رفع عطش است، ولی لب‌تشنه‌ای که از آب دور است و می‌خواهد رفع عطش کند و از آن اسباب و مقدماتی که گفته شد، هیچ‌یک را انجام ندهد، جز اینکه که کف دست را باز کرده و به سمت دهان ببرد، این شخص هرگز آبی به دهانش نمی‌رسد و از نوشیدن آب فقط صورت آن را نشان داده و تقلید آن را درآورده است و همانند کسی که غیر خدا را می‌خواند، مثل همین تقلید درآور است که تنها صورت دعا را که خالی از معناست، درمی‌آورد. بدین‌خاطر که بت‌ها و خدایان دروغین در استجاب دعا و قضای حوائج، همان اثر را دارند که آن شخص تقلید درآور برای سیراب کردن خود دارد؛ بدین معنا که همان‌گونه که دست به دهان بردن این شخص، صورتی از نوشیدن آب است، دعا و خواندن بت‌پرستان نیز تنها صورتی از دعا کردن است و خاصیت دیگری ندارد (همان، ص ۴۳۶).

۵. رابطه دعا و نظام علی و معلولی

مبانی نظری علامه در مورد دعا از اصول مسلم حکمت متعالیه سرچشمه گرفته است و درواقع بسطی از حکمت متعالیه به‌شمار می‌آید. بدین‌نحو که وجود اصالت دارد و مراتب عالم وجود در طول یکدیگرند؛ یعنی هرچیزی که در عالم ماده وجود دارد، در عالم مثال و نیز در عالم عقل وجود دارد. درحقیقت عوالم مانند حلقه‌هایی در نظام علی‌اند که هرچه در مادون است، ابتدا در مافوق بوده است. از دیدگاه علامه طباطبائی^{۱۱}، بحث دعا خارج از این نظام هستی نیست و آسیبی به نظم آن وارد نمی‌کند:

قرآن کریم این مقدار را بیان کرده که برای هر حادث مادی، سببی مادی است که به اذن خدا آن حادث را پدید می‌آورد و به‌عبارتی دیگر برای هر حادث مادی که در هستی‌اش مستند به خداست (و همه موجودات مستند به او هستند)، یک مجرای مادی و راهی طبیعی است که خدای تعالی فیض خود را از آن مجرا به آن موجودات افاضه می‌کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۲۰).

براین‌اساس خداوند نظامی منطقی و عقلانی بنا نهاده که همه امور در آن بر اساس نظامی در

جریان‌اند که تخلف از آن را جایز نمی‌داند. ایشان به این نکته تأکید دارد که هر پدیده مادی در این جهان بر اساس اسباب و علل مادی که خداوند آنها را در این جهان قرار داده است، تبیین می‌شود. به اعتقاد ایشان خداوند میان همه موجودات جهان پیوندهایی ایجاد کرده که هرگونه خروج از این پیوندها سبب نابسامانی و برهم خوردن قوانین نظام هستی می‌شود (خادمی و طباطبائی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۱-۱۳۸). اگر در ظاهر امر چیزی در نظر ما خارج از این علل و اسباب مادی باشد، حقیقت آن است که آن علل و اسباب برای ما شناخته شده نیست، نه اینکه نظم موجود در ساختار عالم هستی دستخوش تغییر و برهم ریختگی شده باشد:

خدا برای هر چیزی که تصور کنی، حدی و اندازه‌ای و مسیری معین کرده؛ پس هر سببی که فرض شود (چه از قبیل سرد شدن آتش بر ابراهیم و زنده شدن عصای موسی و امثال آنها باشد که اسباب عادیه اجازه آنها را نمی‌دهد) یا سوختن هیزم باشد که خود، مسبب یکی از اسباب عادی است، در هر دو مسبب خدای تعالی برای آن مسیری و اندازه‌ای و مرزی معین کرده و آن مسبب را با سایر مسببات و موجودات مربوط و متصل ساخته، در مورد خوارق عادات آن موجودات و آن اتصالات و ارتباطات را طوری به کار می‌زند که باعث پیدایش مسبب مورد اراده‌اش (نسوختن ابراهیم و ازدها شدن عصا و امثال آن) شود؛ هر چند اسباب عادی هیچ ارتباطی با آنها نداشته باشد ... پس میان موجودات، علّیت حقیقی و واقعی هست و هر وجودی با موجوداتی قبل از خود مرتبط است و نظامی در میان آنها برقرار است، اما نه به آن نحوی که از ظواهر موجودات و به حسب عادت درمی‌یابیم (که مثلاً همه جا سرکه صفرابر باشد)، بلکه به نحوی دیگر است که تنها خدا بدان آگاه است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۲۱).

مطابق نظر علامه اگر سببی از مسبب خود تخطی کند و راه دیگری را در پیش گیرد، نمی‌توان آن را از اسباب حقیقی دانست؛ چرا که سبب حقیقی هیچ‌گاه از مسبب اصلی خود تخلف نمی‌کند؛ پس اگر حاجتی از خداوند درخواست شود، خداوند از طریق اسباب و علل ظاهری که در جهان قرار داده است، آن را برآورده می‌سازد و تخطی از این علل معقول نیست و برای تقریب آن به ذهن، مثالی می‌زند: این معنا را در انسان در نظر بگیر که هر چه می‌کند با ابزارهای بدن خود می‌کند، اگر می‌دهد، با دست می‌دهد و اگر می‌بیند، با چشم می‌بیند و اگر می‌شنود، با گوش می‌شنود؛ پس همین انسان اگر از خدا از کار افتادن اسباب را بخواهد، مثل کسی می‌ماند که از من بخواهد چیزی به او بدهم،

اما بدون دست، یا به او بنگرم، اما بدون چشم، یا به سخنانش گوش دهم، اما بدون گوش و کسی که رکون و اعتمادش تنها به اسباب باشد، نه به خدا، مثل کسی است که تمام امید و انتظارش به دست من باشد تا به سویی دراز شود و چیزی به او بدهد، یا همه اعتمادش به چشم من باشد تا به او بنگرد، یا همه رکونش به گوش من باش تا سخن او بشنود و درعین حال به کلی از وجود من غافل باشد. معلوم است که چنین کسی غافل و دیوانه است (همان، ج ۲، ص ۵۷).

مثال علامه به خوبی روشنگر موضوع است؛ زیرا اگر گوش می شنود یا دست می دهد یا چشم می بیند، به دلیل وجود شخصی است که سبب این افعال بوده و خود چشم یا گوش یا دست به تنهایی نمی توانند امری را انجام دهند. درحقیقت تا شخصی نباشد، این اعضا به تنهایی معنایی نخواهند داشت.

۵-۱. سببیت اسباب ذیل اراده خداوند

باید این نکته را درنظر داشت که اسباب به اذن خدای تعالی واسطه رسیدن به مطلوب و حاجت می شوند؛ چنان که علامه طباطبائی^۱ می فرماید:

دعا باید خالص باشد، نه اینکه سببیت اسباب وجودی عالم را که آنها را میان هر موجودی و حوائجش واسطه قرار داده، ابطال کنند؛ چون هر انسانی می داند که چنین اسبابی وجود دارند، اما سببیت آنها را خدا به آنها داده، نه اینکه خود آنها علت تامه ای باشند که مستقل از خدای سبحان فیض را به معلول های خود برساند. توضیح اینکه انسان با فطرت خود این معنا را درک می کند که برای حاجتش برآورنده ای است که فعلش از او تخلف نمی کند و نیز درک می کند آنچه از سبب های ظاهری که وی دست به دامن آنها می زند، سبب تام نیستند و فعل و اثرشان از آنها تخلف می کند (همان، ص ۵۰).

همچنین درجای دیگر بیان می دارد:

امور تنها از مسیر اسباب جریان می یابد. قدرت مطلقه و غیرمتناهی، خدا را مقید نمی کند و اختیار را از او سلب نمی سازد. همان گونه که دیدیم در انسان باعث سلب قدرت و اختیار نشد (در عین اینکه مجبور است هرچه می کند، به وسیله اعضای بدنی خود کند، باز هم او را موجودی مختار می دانیم) و این بدان جهت است که تحدید مذکور درحقیقت تحدید فعل است، نه فاعل؛ زیرا بدون شک انسان قادر به دادن و گرفتن و دیدن و شنیدن هست، لیکن خود

این اعمال جز با دست و چشم و گوش انجام نمی‌شود؛ پس تقید به اسباب از آن فعل است، نه فاعل. خدای واجب تعالی هم همین‌طور است، او نیز قادر علی‌الإطلاق است، اما فعل خصوصیتی دارد که متوقف بر وجود اسباب است؛ مثلاً زید که خود فعلی از افعال خداست، درعین حال وقتی زید می‌شود و به‌وجود می‌آید (آری مادام که مشخص نشود موجود نمی‌شود، انسانی است کلی که جایش تنها در ذهن است) که از فلان پدر و مادر متولد شده باشد و در فلان زمان و مکان و در شرایطی چنین و چنان و نبودن موانعی چنین و چنان موجود شده باشد، وگرنه (یا همان‌گونه که در بین پراکنش گفتیم، موجود نمی‌شود یا اگر بشود) زید نیست، بلکه عمرو یا فردی دیگر است؛ پس به‌وجود آوردن زید مشروط به همه این علل و شرایط هست، ولی این توقف مربوط به فعل ایجاد است، نه به خدای فاعل ایجاد (همان، ج ۲، ص ۵۸۵۷).

طبق نظر علامه، امور از طریق اسباب، تحقق می‌یابند و این دلیلی بر سلب اراده و قدرت خداوند نیست، بلکه خصوصیت فعل آن‌گونه هست که بدون اسباب محقق نمی‌شود. دعا از مسیر اسباب محقق می‌شود، هرچند ما به آن اسباب علم نداشته باشیم. این مسیر را خداوند معین کرده و حوادث را به یکدیگر مربوط و متصل می‌نماید. این ارتباطات و اتصالات میان موجودات و همچنین خود موجودات ملک خدای تعالی و در قدرت اویند.

اسباب مادی وساطت منحصر به فرد ندارند؛ بدین معنا که خداوند برای ایجاد شیء مادی از راه‌های فراوانی آن را می‌تواند به‌وجود آورد، درحالی که برای انسان یک یا چند راه محدود برای رسیدن به همان مقصود وجود دارد.

۶. دعا و قضا و قدر

دعا قضا را برمی‌گرداند؛ مثل ریسمان بافته‌شده محکم که از هم جدا شده و پنبه می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۶۹). همچنین از منظر راغب اصفهانی، قضا در لغت به معنای حکم کردن و فیصله‌دادن به چیزی است و قدر و تقدیر بیان مقدار چیزی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۹۰۴). علامه طباطبائی * در **نهایة الحکمة** بیان می‌دارد:

قدر تعیین علمی است که به‌دنبال آن وجود خارجی را به‌همراه دارد. عالم قضا در مرتبه بالاتر از عالم قدر قرار دارد؛ لذا آنچه نتیجه گرفته می‌شود، این است که قضا از قدر کلی‌تر است و نیز ثبات آن بیشتر است؛ بنابراین قضا عام است و شامل قدر می‌شود. حد و تعیین در مرحله قدر است و وجود اشیا در این

مرحله است که اندازه‌گیری می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۲، ص ۲۹۴-۲۹۵). رابطه قضا و قدر همانند وجود قانون جاذبه زمین یا قانون بقای انرژی است. اگر کسی بر روی زمین حرکت کند یا بنشیند، قانون جاذبه حاکم است و اگر هم برخلاف قانون جاذبه حرکت کند، باز قانون جاذبه حاکم خواهد بود. چنین نیست که اگر کسی بگوید اگر حرکت کنیم یا بنشینیم، قانون جاذبه به هم خواهد خورد. همچنین اگر انسان از خدا درخواستی کند و زیادت و نقصان چیزی را بخواهد، تقدیری است که خدا برای او مقدر کرده و اگر هم از دعا کردن دست بشوید و چیزی طلب نکند، باز هم تقدیری است که خدا برای او وضع کرده است؛ پس در نظام تکوین چیزی خارج از مدار قضا و قدر نیست و هر حرکت و سکونی ممه‌ور به مهر تقدیر است (بازافکن، ۱۳۸۲، ص ۶۲-۶۵).

دعا از اسباب عالم است و قضا و قدر بر این تعلق گرفته که شرور و بلایا به وسیله دعا برطرف گردند. همان‌گونه که سپر وسیله‌ای برای حفظ انسان در برابر دشمن و آب سبب رویدن گیاهان از خاک و دعا نیز وسیله‌ای برای دفع بلاها و جذب برکات و خیرات است؛ پس این‌گونه نیست که کسی که به قضا اعتقاد دارد، برای مقابله با دشمن اسلحه با خود بردارد و بگوید اگر قضا و مصلحت خدا باشد، ضرری از دشمن به من نخواهد رسید، بلکه تمامی امور این جهان به اسباب بستگی دارد (همان). ارتباط میان اسباب و مسببات، نخستین قضای پروردگار است و از مقدرات محسوب می‌شود. آن‌کس که خیر و خوبی را مقدر کرده، اسباب آن را نیز تقدیر کرده و آن‌کس که شرور را قرار داده، اسبابی برای برطرف ساختن آن نیز مقرر می‌کند که دعا یکی از همان اسباب است (فیض کاشانی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۳۴۱).

۷. اشکال یهودیان بر دعا

علامه به اشکالی که یهودیان و برخی ادیان دیگر به دعا مطرح می‌کنند، اشاره می‌کند: اشکال این است که آن حاجتی که با دعا در طلبش برمی‌آیند یا از قلم قضا گذشته یا نگذشته، اگر گذشته که خودش به خودی خود موجود می‌شود و حاجت به دعا ندارد و اگر نگذشته هرچه هم دعا کنیم، فایده ندارد؛ پس در هیچ‌یک از دو فرض دعا فایده ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۸).

علامه با اشاره به چند روایت از ائمه معصومین علیهم‌السلام سعی در پاسخ‌گویی و رفع ابهام از این شبهه وارد شده دارد:

فرض اول که گفتیم پدید آمدن حاجت از قلم قضا گذشته، این گذشتن قلم

قضا باعث نمی‌شود ما از اسباب وجود آن بی‌نیاز باشیم و دعا یکی از همان اسباب است که با دعا یکی از اسباب وجود آن محقق می‌شود و همین است که می‌فرمایند: «دعا خود از قدر است» و در این معنا روایات دیگری هم هست؛ از آن جمله در بحار از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: قضا را ردّ نمی‌کند، مگر دعا و از امام صادق ﷺ روایت کرده که فرمود: دعا قضا را بعد از آنکه تا حدی حتمی شده، ردّ می‌کند و از امام ابی‌الحسن موسی ﷺ روایت آورده که فرمود: بر شما باد دعا کردن که دعا و درخواست از خدای عزّوجلّ بلا را ردّ می‌کند، هرچند آن بلا مقدر شده قضایش رانده شده باشد و تا مرحله اجرا جز امضای آن فاصله‌ای نمانده باشد، در همین حال هم اگر از خدای تعالی درخواست شود، آن بلا را به نحوی که خود می‌داند، برمی‌گرداند و از امام صادق ﷺ روایت شده است که فرمود: دعا قضای مبرم و حتمی را برمی‌گرداند؛ پس دعا بسیار کنید که کلید همه رحمت‌ها و رستگاری‌ها و کلید برآمدن هر حاجت است و مردم به آنچه نزد خدا دارند، نمی‌رسند، مگر به دعا؛ چون هیچ دری نیست که وقتی بسیار کوبیده شود، به روی کوبنده باز نگردد (همان، ص ۵۹۵۸).

عالم حرکت، عالم تغییر و تحول و دگرگونی است و خداوند این گونه مقدر کرده است که با دعا عملی انجام شود و بدون دعا آن امر صورت نگیرد. از سوی دیگر در علم خداوند جهلی وجود ندارد؛ زیرا خداوند علم دارد به اینکه کدام شخص دعا می‌کند و بهره می‌برد و کدام شخص دعا نمی‌کند و از بهره آن بی‌نصیب می‌ماند. همچنین به ما توصیه شده است برای دستیابی به خیرات و دفع شرور دعا کنیم؛ بنابراین یکی از اسباب تحقق امور در عالم حرکت، دعاست. دعا جزئی از قضا و قدر است؛ یعنی خدا مقدر کرده که فلان حادثه خیر در صورت دعا کردن واقع شود و فلان حادثه شرّ پیش نیاید (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸).

۸. شرایط استجابت دعا

استجابت دعا امری مسلم و قطعی دانسته می‌شود. دعا در حوادث عالم و حتی در سرنوشت انسان تأثیرگذار است. حاج ملاهادی سبزواری در باب استجابت دعا بیان می‌دارد: «حق، واجب‌الوجود بالذات است. پس از جمیع جهات، واجب‌الوجود است و استعداد هم از طرف قابل، کامل و تام است؛ پس جایز نیست در سنت خدا، عدول رخ دهد» (سبزواری، ۱۳۷۵، ص ۷۶۲).

۸.۱. شرایط استجابت دعا در روایات

در حدیث آمده است: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَسْتَجِيبَ لِعَبْدٍ أَدْنَىٰ لَهُ فِي الدُّعَا: هَنَگَامِیْ که خدایوند بخواهد بنده‌ای را اجابت کند، به او اجازه دعا می‌دهد» (محمدری شهری، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۲۵۳).

دعا در حوادث عالم و در سرنوشت انسان تأثیرگذار است. در سنت اسلامی به این قضیه معتقدند که دعا سبب ایجاد جریان‌هایی یا مانع به وجود آمدن جریان‌هایی می‌شود، اما در تعریف دعا آمده است که دعایی به اجابت می‌رسد که دعای حقیقی باشد و دعاکننده خدا را بخواند، نه غیر او را که حقیقت دعا و استجابت آن، خاص اوست:

این جهت در مفهوم دعا خوابیده که باید مدعو، صاحب توجه و نظری باشد که اگر بخواهد، بتواند نظر خود را متوجه داعی بکند و نیز باید صاحب قدرت و تمکنی باشد که از استجابت دعا ناتوان و عاجز نگردد و اما دعا کردن و خواندن کسی که درک و شعور نداشته یا قدرت بر برآوردن حاجت را ندارد، دعای حقیقی نیست؛ هرچند صورت دعا را داشته باشد ... همچنان که فرمود: «أَجِيبْ دُعَاةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَا» و نیز فرمود: «أَدْعُوْنِیْ أُسْتَجِبْ لَکُمْ» و در گفته‌های خود هیچ شرطی در استجابت دعا نکرده، جز اینکه حقیقت دعا محقق شود و تنها او دعوت و خوانده شود، نه غیر او (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۴۳۴).

در روایات فراوانی آمده است که از شرایط استجابت دعا، یقین به اجابت آن است؛ از آن جمله پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: خدا را با یقین به اجابت دعا بخوانید (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷، ص ۱۰۵). همچنین امام صادق ﷺ فرمود: «هرگاه دعا کردی، به دل توجه کن و گمان کن که حاجتت بر در خانه است» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۲۲). در **عدة الداعی** از رسول خدا ﷺ روایت آمده است که فرمود:

خدای تعالی فرموده هیچ مخلوقی دست به دامن مخلوق دیگر نمی‌شود، مگر آنکه من رشته اسباب آسمان‌ها و اسباب زمین را علیه او قطع می‌کنم، دیگر اگر از من چیزی بخواهد، عطایش نمی‌کنم و اگر به درگاهم دعا کند، دعایش را مستجاب نمی‌سازم و هیچ مخلوقی دست به دامن خود من نمی‌شود و چشم امید از مخلوق من نمی‌پوشد، مگر آنکه آسمان‌ها و زمین را ضامن رزقش می‌کنم، آن وقت اگر دعا کند، اجابت می‌کنم و اگر حاجت بخواهد، برمی‌آورم و اگر طلب آمرزش کند، او را می‌آمرزم (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۹).

۸.۲. ۹.۲. شرایط استجابت دعا در آیه «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاَهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»

در این آیه خداوند دو قید برای دعا آورده است؛ نخست قید اضطرار و دیگری قید اینکه تنها خدا خوانده شود. قید اضطرار بدین معنا که در حالت اضطرار دعای داعی به حقیقت نزدیک‌تر است؛ مراد از «اجابت مضطر وقتی که او را بخواند» این است که خدا دعای دعاکنندگان را مستجاب و حوائج‌شان را برمی‌آورد و اگر قید اضطرار را در بین آورد، برای این است که در حال اضطرار، دعای داعی از حقیقت برخوردار است و دیگر گراف و بیهوده نیست؛ چون تا آدمی بیچاره و درمانده نشود، دعاهایش آن واقعیت و حقیقت را که در حال اضطرار واجد است، ندارد و این خیلی روشن است (همان، ج ۱۵، ص ۵۴۵).

قید دیگر اینکه داعی تنها خدا را بخواند؛ بدین معنا که دل به اسباب ظاهری نبندد و فقط خدا را برآورنده حاجات بداند، نه اینکه در ظاهر خدا را بخواند، اما در دل امید به اسباب مادی و ظاهری داشته باشد:

خدا وقتی دعا را مستجاب می‌کند که داعی، به‌راستی او را بخواند، نه اینکه در دعا رو به خدا کند و دل به اسباب ظاهری داشته باشد و این وقتی صورت می‌گیرد که امید داعی از همه اسباب ظاهری قطع شده باشد، یعنی بداند که دیگر هیچ‌کس و هیچ‌چیز نمی‌تواند گره از کارش بگشاید. آن وقت است که دست و دلش با هم متوجه خدا می‌شود و درغیراین صورت همان گونه که گفتیم، غیرخدا را می‌خواند (همان).

بنابراین اگر داعی در دعایش صادق باشد و تنها خدا را بخواند، خداوند نیز دعایش را مستجاب می‌کند و او را از آن گرفتاری که مضطرش کرده است، رهایی می‌بخشد (همان).

۸.۳. دلایل اجابت نشدن دعا

۱. دعا و طلب کردن از خداوند باید به صورت یک استدعا و نیاز واقعی درآید و فقط لقلقه زبان نباشد، بلکه شخص به حالت اضطرار برسد. دعای مضطر چون صادقانه است، قطعاً اجابت می‌شود؛ زیرا دعای دعاکننده در حالت اضطرار، دارای حقیقت است (همان).
۲. گاهی انسان دعا می‌کند، ولی در دل امیدش به غیر خداست و درواقع خدا را نمی‌خواند. خداوند زمانی دعا را مستجاب می‌کند که داعی، حقیقتاً او را بخواند، نه اینکه در ظاهر خدا را بخواند، اما در دل امیدش به اسباب ظاهری باشد. داعی باید امیدش را از همه اسباب ظاهری قطع کند؛

یعنی متوجه باشد که هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند گره از کارش بگشاید. آن وقت است که با تمامی وجود متوجه خدا می شود. درغیراین صورت غیرخدا را می خواند (همان).

دعا، دعای واقعی هست، لیکن در دعا خدا را نمی خواند؛ بدین معنا که به زبان از خدا مسئلت می کند، ولی در دل همه امیدش به اسباب عادی یا امور وهمی است، اموری که توهم کرده در زندگی او مؤثرند؛ پس در چنین دعایی شرط (اذا دعان، در صورتی که مرا بخواند) وجود ندارد؛ چون دعای خالص برای خدای سبحان نیست و درحقیقت خدا را نخوانده، چون آن خدایی دعا را مستجاب می کند که شریک ندارد و خدایی که کارها را با شرکت اسباب و اوهام انجام می دهد، او خدای پاسخگوی دعا نیست (همان، ص ۴۶).

جمله «اذا دعان» می گوید هرچند وعده اجابت حتمی است، اما دارای این شرط است که داعی حقیقتاً دعا کند و سرچشمه حاجتش علم غریزی و فطری اش باشد و قلبش با زبانش همسو باشد؛ چون دعای واقعی دعایی است که پیش از زبان ظاهری که به دروغ، راست، شوخی، حقیقت و مجاز می چرخد، زبان قلب و فطرت که دروغ در آن راه ندارد آن را طلب کند (همان، ص ۴۵):

در عدةالداعی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده: خدای تعالی دعای قلبی فراموش کار را مستجاب نمی کند (یعنی کسی که بی فکر و بی توجه قلبی دعا می کند) و نیز در عدةالداعی از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدا دعای قلب بازیر را قبول نمی کند.
مؤلف: و در این معنا روایات دیگری نیز هست و سژش این است که در این گونه موارد حقیقت دعا و مسئلت تحقق نمی یابد (همان، ص ۵۴) و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: بدانید که خداوند از دل غافل، دعایی را نمی پذیرد (دیلمی، ۱۴۰۸، ص ۲۹۵).

روشن است که منظور از دل غافل، دلی است که توجه به خدا ندارد و خدا را تنها مسبب استجاب دعا نمی داند، بلکه در دل امید به غیرخدا دارد.

۳. عدم شناخت خدا یکی دیگر از موانع استجاب دعاست؛ اینکه داعی نمی داند حاجتش را از کسی طلب می کند که قدرت و اراده انجام همه امور را دارد. در کتاب **توحید** به سندی که به امام موسی بن جعفر علیه السلام دارد، از آن جناب روایت می کند که فرمود: جمعی به امام صادق علیه السلام گفتند: چرا ما خدا را می خوانیم، ولی دعایمان مستجاب نمی شود؟ فرمود: برای اینکه کسی را می خوانید که نمی شناسیدش (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۹۳، ص ۳۶۸). پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزوجل می فرماید هرکس با آگاهی از این نکته که سود و زیان به دست من است، از من چیزی بخواهد، اجابتش

می‌گویم (ابن‌فهد حلی، ۱۳۷۵، ص ۱۳۱).

۴. اگر در رفاه و آسایش و سلامتی خدا را از یاد ببریم و فقط در مواقع سختی و گرفتاری به یاد پروردگار باشیم، در این صورت دعا در هنگام بلا سودی ندارد. کسی که قبلاً دعا نکرده باشد، دعایش در هنگام بلا شنیده نخواهد شد: «اگر کسی بخواهد دعایش در سختی به اجابت برسد، باید در حال آسایش بسیار دعا کند» (کلینی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۲۱۹). در کتاب **عدة الداعی** آمده است: (در بخشی از توصیه پیامبر به ابوذر آمده است:) در حال رفاه و خوشی به یاد او (خداوند) باش تا در حال شدت به یادت باشد. علامه در تبیین این سخن می‌فرماید:

معنای اینکه فرموده است: (در حال رفاه و خوشی به یاد او باش تا در حال شدت به یادت باشد) این است که وقتی انسان در حال خوشی و راحتی است، دعا کند و خدا را فراموش نکند تا در حال گرفتاری و سختی همان دعایش مستجاب شود و خدا نیز فراموشش نکند؛ چون زمانی که انسان پروردگار را در حال خوشی و راحتی فراموش کند، حتماً گمان کرده که اسباب ظاهری در تحقق خواسته او مستقل از خداوند؛ در نتیجه فردی که چنین پنداری دارد، زمانی که در حال شدت و گرفتاری خدا را می‌خواند، معنای این خواندنش این است که خداوند تنها در حال شدت رب و مدبر امور است، در حالی که خداوند این‌گونه نیست و در همه حال، چه در حال گرفتاری و چه در حال آسایش و راحتی ربوبیت دارد؛ بنابراین صاحب اینچنین تفکری نه در حال رفاه پروردگار خود را خوانده و نه در حال شدت و گرفتاری، بلکه کسی دیگر را خوانده (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۶).

این معنا در بعضی روایات به زبان دیگری آمده است؛ مثلاً در کتاب **مکارم الأخلاق** از امام

صادق علیه السلام روایت شده است:

کسی که از پیش دعا کرده باشد، هنگام نزول بلا دعایش مستجاب می‌شود و بعضی گفته‌اند: دعا صوتی است پسندیده که در رسیدنش به آسمان چیزی جلوگیری نیست و کسی که قبل از گرفتاری دعا نکرده باشد، دعای در هنگام نزول بلایش مستجاب نمی‌شود و ملائکه می‌گویند این صدای کیست که تاکنون نشنیده و آن را نمی‌شناسیم (تا آخر حدیث) و این معنا از اطلاق آیه: «**نسوا الله فأنسواهم**» استفاده می‌شود و این معنا با روایاتی که می‌گوید: دعا با انقطاع از خلق رد نمی‌شود، منافات ندارد، برای اینکه مطلق شدت و بلا غیرانقطاع کامل است (و از مجموع دو دسته روایات چنین برمی‌آید)، آن کسی که در حال خوشی دعا ندارد و با خدا کاری ندارد، در حال شدت هم

انقطاع کامل برایش دست نمی‌دهد، باز هم که دعا کند، گوشه چشمش به اسباب ظاهری است، نمی‌تواند به کلی از آنها قطع امید کند (همان، ص ۵۶).

نتیجه

دعا و ارتباط با پروردگار، عملی است که برگرفته از فطرت خداجوی انسان است؛ بنابراین دعا یک نیاز بشری است که ریشه در ذات و سرشت انسان دارد و یکی از راه‌های بسیار مؤثر برای ارتباط انسان با خالقش بوده که از طریق آن با خدا گفت‌وگو می‌کند، راز و نیاز می‌کند، طلب بخشش و رحمت می‌کند و حاجات خویش را از او می‌خواهد. درحقیقت دعا اوج خضوع و خشوع انسان در برابر خالق را نشان می‌دهد.

اما توجه به این مطلب ضروری است که دعا باید دعای حقیقی باشد. دعای حقیقی یعنی فقط خدا را خواندن و امید به غیرخدا نداشتن. اگر در ظاهر خدا را بخوانی، ولی دل در گرو اسباب ظاهری داشته باشی، دعای حقیقی تحقق نیافته، درنتیجه از استجابت دعا به دور است؛ زیرا خدا وعده استجابت دعا را فقط در صورتی داده است که دعا، دعای حقیقی باشد و فقط از او خواسته شود. در رابطه دعا با قضا و قدر مطرح می‌شود که وقتی قضا و قدر الهی رانده شده باشد، دعا فایده‌ای ندارد، اما علامه معتقد است دعا یکی از اسباب این عالم می‌باشد. همان‌گونه که خداوند خیر و شر را در این دنیا مقدر کرده، اسباب آنها را نیز تقدیر کرده است و دعا یکی از همین اسباب می‌باشد؛ پس ما برای دریافت خیر و برکات و دفع شر و بلا، به اسباب آنها نیاز داریم و دعا یکی از آن اسباب بوده که خدا قرار داده است. دعا یکی از اسباب عالم است، همان‌گونه که سپر و سیله‌ای برای حفظ انسان در برابر دشمن بوده و آب سبب رویدن گیاهان از خاک می‌شود، دعا نیز وسیله‌ای برای دفع بلاها و جذب برکات و خیرات است؛ پس تمامی امور این جهان به اسباب بستگی دارد.

منابع

۱. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد؛ عده الداعی؛ ترجمه حسین غفاری ساروی؛ قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۵.
۲. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: دارصادر، ۲۰۰۰م.
۳. بازافکن، کاظم؛ «نگرش فلسفی کلامی به مفهوم نیایش، دعا و قضا و قدر»؛ کیهان فرهنگ؛ ش ۲۰۳، شهریور ۱۳۸۲، ص ۶۵-۶۲.
۴. جعفری تبریزی، محمدتقی؛ نیایش امام حسین (ع) در صحرای عرفات؛ تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار استاد علامه محمدتقی جعفری (ع)، ۱۳۹۳.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ شرح حکمت متعالیه؛ ج ۲، قم: الزهراء، ۱۳۷۳.
۶. —؛ مجله الکترونیکی اسرا؛ ش ۵، ۱۳۸۸.
۷. حلّی (محقق حلّی)، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام؛ ترجمه شیخ عبدالحسین محمدعلی بقال؛ قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۸. دیلمی، حسن بن محمد؛ أعلام الدین فی صفات المؤمنین، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ ترجمه صفوان عدنان داوودی؛ بیروت: الدار الشامیه، ۱۴۱۶ق.
۱۰. سبزواری، ملاهادی؛ شرح الأسماء یا شرح دعای جوشن کبیر؛ تحقیق نجفقلی حبیبی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۱۱. طباطبائی هادی و حمیدرضا خادمی؛ «بررسی تفسیر ابعاد دعا در المیزان»؛ اندیشه علامه طباطبائی؛ ش ۳، اسفند ۱۳۹۴، ص ۱۳۸-۱۲۱.
۱۲. طباطبائی، سید محمد حسین؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ ج ۲ و ۳، تهران: صدرا، ۱۳۶۴.
۱۳. —؛ تفسیر المیزان؛ ترجمه موسوی همدانی؛ ج ۱ و ۲ و ۹ و ۱۰ و ۱۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴.
۱۴. —؛ نهاية الحکمة؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۲.
۱۵. فیض کاشانی، ملامحسن؛ المحجة البیضاء؛ قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۱۶. کلینی، محمد؛ کافی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.

۱۷. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالأنوار؛ ج ۹۳، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۸۶.
۱۸. محمدی ری شهری، محمد؛ میزان الحکمة؛ ج ۳، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۴.
۱۹. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی معین؛ تهران: زرین، ۱۳۸۷.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ پیدایش مذاهب؛ قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۸۴.